



سخنی درباره اصل داستان بحیرا

ورویات وارده در این باره

حجلاً اسلام والمسلمین رسولی معلانی

یعنی هرگز آنحضرت اجیر کسی نبود - و بصورت کارگر و مزدور برای کسی کار نکرد - و اگر نوبت به ترجیح نیز میان این دو روایت برسد روایت عمار بن یاسر نزد ما ترجیح دارد. ۳- این حدیث با روایت دیگری نیز که ذکر شد و در آن آمده بود که فرمود:

«... وبهت وأنا أرمی غنم أهلی بأجیاد»

مخالف است زیرا در روایت ابوهریره «اهل مکه» است، و در این روایت «اهلی» است، و از این نظر نیز روایت ابوهریره غیر قابل اعتبار و ضعیف می شود. این در مورد روایت ابوهریره.

و اما در مورد روایات دیگر نیز باید بگوئیم از نظر سند ضعیف است، گذشته از اینکه اصل پذیرفتن این مطلب یعنی تن دادن ابوطالب به چنین کاری برای رسول خدا مورد تردید و قابل خدشه است.

زیرا با توجه به علاقه شدید ابوطالب در حفاظت و نگهداری آنحضرت و بخصوص با سخنانی که از کاهنان و پیشگویان و دیگران در باره آینده آنحضرت و دشمنی یهود با وی شنیده بود و خود همین را بیان و تاریخ نو یسان آن را با آب و تاب و طول و تفصیل نقل کرده اند چنانچه در داستان بحیرا نمونه ای از آن سخنان را شنیدید، و روایات دیگری که ابوطالب پس از شنیدن آن اخبار لحظه ای رسول خدا را از خود جدا نمی کرد و سخت در حراست و حفاظت آنحضرت می کوشید، پذیرفتن این مطلب که آنحضرت را روزها و شبها به تنهایی رها می کرد تا در بیابانهای مکه تک و تنها برای مردم مکه گوسفندچرانی کند بسیار بعید

ما بهتر است این روایات را جداگانه تحت بررسی و تحلیل قرار دهیم و از اینرو می گوئیم: روایت نخست که در صحیح بخاری نقل شده از چند جهت مورد خدشه است:

۱- از نظر سند، چون راوی حدیث ابوهریره است و او کسی است که به بازرگان حدیث معروف شده و پیش از این در قسمت های دوم و سوم از همین سلسله مقالات^۱ شواهدی بر اینمطلب ذکر کردیم و گویند: کار وی بجهانی رسید که هر کس کسب و کارش کساد می شد و کالای تجارته روی دستش می ماند با پرداخت مال و یا وجه و یا آتش و پلونی به ابوهریره و جعل حدیثی در آن باره از زبان رسول خدا (ص) از ورشکستگی نجات می یافت^۲ و بهمین خاطر است که برخی گفته اند:

هیچ بعید نیست که ابوهریره خود این نوع حدیثها را جعل کرده تا برای شغل خود آبرونی تحصیل کند زیرا وی در دوران حیات زندگی خود را به چوپانی می گذرانید و بهمین خاطر نیز این نام بر او غالب گردید زیرا وی «هره» - یعنی گربه ای - را پیوسته همراه خود داشت که با آن بازی می کرد، و چون در زمره مسلمانان در آمد این نام ملازم او گشت، ولی وی این نام را خوش نداشت و از اینرو این نوع احادیث را جعل کرد تا آبرونی به خود بدهد، و در زیر پوشش این گونه روایات وجهه ای برای خود دست و پا کند.^۳

۲- این حدیث مخالف است با روایت دیگری که این کثیر در کتاب البدایة و النهایة، و یعقوبی در تاریخ خود از عمار بن یاسر روایت کرده اند که درباره آنحضرت گفته:

«... ولا كان أجيراً لأحد قط»^۴

و از آنجا که محیط شهر مکه محیطی آلوده به شرک و فساد و ظلم و فحشاء و زنا و میخوارگی و ده‌ها آلودگی و زشتی‌های دیگر بوده، و روح پاک و با صفای رسول خدا که از آغاز زندگی و اوایل جوانی با این نوع آلودگیها مخالف بود و سخت از مشاهده آنها رنج می‌برد و قدرت مبارزه و دفاع مظلومان را نیز نداشت، و دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا از آن محیط آلوده و پر از فساد به دور باشد و حتی المقدور آن مناظر زننده و زشت را نبیند....

می‌توان قبول کرد که برای مدتی آنجود مقدس روزها که می‌شده گوسفندان و شتران خود و خاندانش را - همانگونه که در آن روایت به تعبیر «اهلی» نیز آمده بود - بصحرا می‌برده و به بهانه چرانیدن آنها خود را از محیط شهر مکه بکناری می‌کشیده و شب هنگام بشهر می‌آمده و گاهی شبها را نیز در همان محیط بی‌سر و صدای بیابان بسر می‌برده است، و این نهایت سختی است که می‌توان در اینباره پذیرفت، و گرنه اصل مطلب خالی از خدشه نیست بهمانگونه که شنیدید، و ماجرای حلف الفضول نیز که در صفحات آینده می‌خوانید می‌تواند شاهدی بر این گفتار باشد، والله اعلم.

جنگهای فجار و شرکت رسول خدا

فجار در لغت از مفاجره و فجور بمعنای فسق و عصیان گرفته شده، و چنانچه گفته‌اند در زمان جاهلیت جنگهای چندی میان قبائل عرب اتفاق افتاده که چون در ماههای حرام بوده و حرمت ماه حرام را شکستند و یا بخاطر اینکه مشتمل بر خلفهای دیگری بوده است این جنگها را «فجار» نامیده‌اند، و گویند: آنها چهار فجار بوده که در آخرین آنها - که در سن چهارده سالگی یا پانزده سالگی و یا هفده سالگی و یا بیست سالگی عمر رسول خدا (ص) اتفاق افتاده - آنحضرت نیز به‌مراه عموهای خویش شرکت داشته است.

و این داستان در روایت ابن هشام این گونه آمده که گوید: «چون رسول خدا به سن چهارده سالگی و یا پانزده سالگی رسید چنانچه ابو عبیده نحوی از ابی عمرو بن علاء حدیث کرده است جنگ فجار میان قریش و کنانه از یکسو و قبیله قیس عیلان از سوی دیگر در گرفت... و سپس انگیزه این درگیری و جنگ را ذکر کرده تا آنجا که گوید:

«... رسول خدا (ص) نیز در برخی از روزها در جنگ حاضر می‌شد و عموهای آنحضرت او را به‌مراه خود می‌بردند، و خود

و با توجه بدانچه گفته شد این قسمت از تاریخ نیز که بسیاری از سیره‌نویسان و اهل حدیث آنرا بصورت یک خاطره مسلمی در زندگانی آنحضرت آورده و نقل کرده‌اند مورد خدشه و تردید است و در نتیجه موردی برای اظهار نظر و اجتهاد نویسنده گانی همچون نویسنده کتاب «محمد پیامبری که از نو باید شناخت» باقی نمی‌ماند که می‌گوید:

«... در دوره‌ای از عمر که اطفال دیگر تمام اوقات خود را صرف بازی می‌کنند محمد خردسال مجبور شد که تمام اوقات خود را صرف کار برای تحصیل معاش نماید، آن هم یکی از سخت‌ترین کارها یعنی نگاه‌داری گله».

زیرا همانگونه که گفتیم اصل قضیه مورد تردید است تا چه رسد به اجتهادهای دیگر... که ما با تفصیل بیشتری در قسمت اول از همین سلسله مقالات پاسخ آنرا ذکر کردیم.

و در خاتمه باید بگوئیم: با توجه به همه روایات و احادیثی که در باره گوسفندچرانی رسول خدا (ص) در دوران کودکی و یا جوانی وارد شده و با جرح و تعدیل و جمع و تفریقی که میان آنها بکنیم و بخواهیم اصل قضیه را بنحوی پذیرفته و مردود ندانیم، و از اشکالات و ایرادها نیز تا حدودی در امان باشیم باید همان گفتاری را که در مقاله نخست ذکر کرده‌ایم بپذیریم، و بگوئیم: از آنجا که تلاش برای تحصیل معاش و تحمیل نشدن بر دیگران در زندگی، یکی از برنامه‌های سازنده و شیوه‌های آموزنده زندگی پیامبران الهی بوده و پیوسته سعی می‌کرده‌اند تا کارهای خود را بدیگران واگذار نکنند و خود انجام دهند، دیگران را نیز به این شیوه‌ها تشویق و تحریص می‌نمودند...

و از آنجا که چرانیدن گوسفندان نیز یکی از شغل‌های پسندیده و کارهای مورد پسند پیامبران الهی بوده و در شرح حال و زندگی ابراهیم خلیل و موسای کلیم و حضرت شعیب و دیگر از انبیاء عظام نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود، و در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده...^۵ و شاید یکی از علل آن نیز همان باشد که در روایت علل الشرایع ذکر شده، البته اگر از نظر سند ضعیف نباشد....

و از آنجا که گوسفندچرانی در زندگی اعراب آنزمان نیز یکی از رسوم معمولی و بلکه از کارهای تفریحی کودکان و جوانان آنزمان بوده...

و از آنجا که رسول خدا خود دارای شتران و گوسفندانی بوده که از پدرش عبدالله و احیاناً از مادرش آمنه به ارث برده بود، و احتمالاً گوسفندان و شترانی نیز از عمویش ابوطالب بوده که نیاز



آنحضرت فرموده: که من چوبه های تیری را که بطرف عموهایم پرتاب می کردند بر می گرداندم....»

و بالاخره در پایان حدیث از ابن اسحاق نقل کرده که گفته است:

«رسول خدا در آنروز بیست سال از عمر شریفش گذشته بود»^۷ و ابن سعد نیز در کتاب «الطبقات الکبری» پس از آنکه بتفصیل داستان فجار را ذکر کرده در پایان از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

«... من نیز با عموهایم در آن جنگ حاضر شدم و تیرهایی نیز زدم و دوست هم ندارم که نکرده باشم....»

و در پایان گوید: عمر آنحضرت در آنروز بیست سال بود.

و سپس از حکیم بن حزام روایت کرده که گوید: من رسول خدا را دیدم که در جنگ فجار شرکت کرده بود^۸ و یعقوبی در تاریخ خود در اینباره بیش از دیگران مطلب نقل کرده ولی پراکنده و مختلف و تردیدآمیز، زیرا در آغاز فصل گوید:

«وشهد رسول الله الفجار وله سبع عشرة سنة، وقيل عشرون سنة».

یعنی - رسول خدا در فجار حضور داشت و در آنوقت هفده سال داشت و برخی گفته اند بیست سال داشته و سپس داستان جنگ فجار را نقل کرده و آنگاه گوید:

«... آنها در ماه رجب مقاتله و کارزار کردند و جنگ در اثناء آن ماه نزد آنها حرام بود که خونریزی نمی کردند و از این جهت آنها فجار نامیدند زیرا حرمت ماه حرام را شکستند و هر قبیله ای را سر کرده ای بود و سر کرده بنی هاشم زبیر بن عبدالمطلب بود....»

و بدنبال آن گوید:

«و در روایتی آمده که ابوطالب مانع شد از اینکه احدی از بنی هاشم در این جنگ شرکت کنند و علت آنها نیز اینگونه بیان کرده فرمود:

«هذا ظلم وعدوان وقطيعة واستحلال للشهر الحرام ولا أحضره ولا أحد من أهلي فاخرج الزبير بن عبدالمطلب مستكراً...» این ستمگری و تجاوز و قطع رحم و شکستن حرمت ماه حرام است و نه من و نه هیچیک از خاندانم در آن حاضر نخواهیم شد، ولی بالاخره زبیر بن عبدالمطلب را اجباراً و اگرها به جنگ بردند. و علت این اجبار و اگرها را نیز اینگونه ذکر کرده که گوید:

عبدالله بن جدعان تیمی و حرب بن امیه گفتند: کاری که بنی هاشم در آن حضور نداشته باشند ما هم حاضر نمی شویم و بدینجهت زبیر از روی ناچاری شرکت کرد...»

و سپس قول دیگری نقل می کند که ابوطالب روزها در جنگ حاضر می شد و رسول خدا نیز با وی حضور می یافت، و هرگاه آنحضرت در جنگ حاضر می شد قبیله کنانه بر قبیله قیس پیروز می شد، و آنها دانستند که این پیروزی از برکت حضور آنحضرت است و از اینرو به آنحضرت گفتند:

«يا بن مطعم الطير وساقى الحجيج لا تغب عنا فاننا نرى مع حضورك الظفر والغلبة»

- ای پسر غذا دهنده پرندگان و سیرآب کننده حاجیان، ما را از حضور خود در جنگ محروم مکن که ما ببرکت حضور تو شاهد پیروزی و ظفر بر دشمن خواهیم بود.

و رسول خدا در پاسخشان فرمود:

«فاجتنبوا الظلم والعدوان والقطيعة والبهتان فانى لا أغيب عنكم»

شما نیز از ستم و تجاوز و قطع رحم و بهتان خودداری کنید تا من نیز در کنار شما باشم!

و آنها چنین قولی دادند، و رسول خدا پیوسته با ایشان بود تا بر دشمن پیروز شدند!

یعقوبی گوید: و در روایت دیگری از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

«شهدت الفجار مع عتي أبي طالب وأنا غلام»

من در جنگ فجار به همراه عمویم ابوطالب حاضر شدم و در آنوقت سرکی بودم و در پایان گوید:

«وروي بعضهم أنه شهد الفجار وهو ابن عشرين سنة، وطعن أبا براء ملاعب الأسنه فأرداه عن فرسه وجاء الفتح من قبله»

و برخی روایت کرده اند که آنحضرت در فجار شرکت کرد و در آنوقت بیست ساله بود، و نیزه ای بر ابوبراء «ملاعب الاسته» زد و او را از اسب بر زمین افکند، و همان سبب پیروزی ایشان گردید.

گردید.

نظر تحقیقی در اینباره

نگارنده گوید: برای آنکه ما وقت زیادی از خود و شما را نگیریم بطور اجمال می گوئیم:

داستانی که روایت معتبری درباره آن نرسیده.... و آنها نیز که بما رسیده از جهاتی مختلف است:

۱ - از نظر سن رسول خدا در آن روز که یکی ۱۴ ساله و جای دیگر ۱۵ ساله، و در حدیث دیگر ۱۷ ساله، و در چند جا ۲۰ ساله آمده بود و در یک جا نیز به تعبیر «غلام» آمده که معمولاً به سن ۷ تا ۱۴ سال اطلاق می شود....



آینده نیز شاید روایات بیشتری در اینباره نقل کنیم، از اوصیاء پیمبران الهی و تابع دین حنیف ابراهیم علیه السلام بود، و دارای مقام وصایت و حامل اسرار پیمبران الهی بوده... و چگونه می توان پذیرفت که رسول خدا و عمویش ابوطالب در چنین جنگی شرکت جسته و حتی کمک به جنگجویان قریش و کثانه کنند....

بنابراین اصل پذیرفتن این داستان مشکل و دلیل معتبری بر آن نداریم. □

- ۱- به صفحه ۳۰ شماره ۲۸ و صفحه ۳۷ شماره ۲۹ مجله مراجعه نمائید.
- ۲- برای اطلاع بیشتر در اینباره به کتاب «ابوهریره بازرگان حدیث» تألیف علامه شیخ محمود ابویه - یکی از علماء مصری اهل سنت - که به فارسی ترجمه شده و کتابفروشی محمدی تهران آنرا چاپ کرده مراجعه نمائید.
- ۳- سیرة المصطفی صفحه ۶۱.
- ۴- البداية و النهایة جلد ۱ صفحه ۲۹۵، ۲۹۶. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲.
- ۵- به سوره قصص و داستان رفتن موسی به مدین و ازدواج با دختر شعب و گوسفندپرانی آنحضرت که در تفاسیر و تواریخ نقل شده مراجعه شود.
- ۶- در مقالات گذشته ذکر شد که بنا بگفته ابن اثیر در اسدالغابة (ج ۱ ص ۱۴) و واقعی (چنانچه در بحارالانوار ج ۱۵ ص ۱۲۵ از وی نقل شده): رسول خدا از پدرش عبدالله پنج راس شتر و یک گله گوسفند به ارث برده بود.
- ۷- سوره این هشام ج ۱ ص ۱۸۱ - ۱۸۶.
- ۸- الطقات الکبری ج ۱ ص ۱۲۶ - ۱۲۸.
- ۹- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۰۹.

۲- از نظر شرکت و عدم شرکت بنی هاشم، و در نتیجه شرکت و عدم شرکت رسول خدا(ص) که در برخی اثبات شده و در برخی نفی شده....

۳- و از نظر شرکت سایر افراد و قبائل نیز مانند حرب بن امیه و دیگران در این روایات اختلاف زیادی دیده می شود.

۴- و از نظر سال وقوع این جنگ که در برخی آمده بیست سال پس از داستان فیل و در برخی ۱۴ سال ذکر شده.... و از اینها گذشته این داستان در بسیاری از کتب قدیم و جدید تاریخی و حدیثی ذکر نشده و بحثی از آن بعیان نیامده، مانند تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و کتابهای شیعه و دیگران....

و با توجه به اینکه بگفته خود اینان، این جنگ در ماه حرام واقع شد و این گناه بزرگی بود که موجب ظلم و عدوان و قطع رحم گردید و بدان خاطر آنرا «فجار» گفتند.... و از آنسو ما در قسمتهای گذشته گفتیم که رسول خدا از کودکی با اعمال خلاف و فسق و فجور و گناهان مردم زمان جاهلیت مبارزه می کرد، و هر جا که می توانست مخالفت خود را با کارهای ناشایست ایشان ابراز می نمود و ابوطالب عموی آنحضرت نیز صرفنظر از مقام والا و سیادتش که بر بنی هاشم داشت طبق روایاتی که به برخی از آنها قبلاً اشاره کردیم، و در صفحات

بقیه از پاداش نیکان و کفیران

ممکن است چیزی به آنها بدهد. برای اینکه هر کاری تا خلوص و قصد قربت در آن نباشد پذیرفته نیست، چه اینکه فقط برای مردم انجام دهند؛ چه آنکه خدا را هم شریک بدانند! که در هر دو صورت قصد قربت نیست.

برای مختصرین کافر همین بس که در دنیا عکشان را در کتابها و تقویم های بغلی! می زنند و نامشان را به عنوان خدمتگزاران بشریت می برند، دیگریش از این نباید از خداوند توقع داشته باشد.

بهشت شرایط دارد و هر کس را در آنجا راه نمی دهند. ولی ممکن است خداوند نظر لطفی به آنها بکند و تخفیفی در عذاب آنها قائل شود.

در خاتمه بحث، بار دیگر تذکر می شویم که مؤمنان برای همیشه در بهشت می مانند و کفار نیز مخلص در جهنم می باشند. زیرا آخرت همیشگی و فشانناپذیر است و مؤمنان گنهکار به مقدار گناهانشان عذاب می شوند، و پس از گذشت مدت کفر، به بهشت می روند، و چون مراتب و درجات بهشت مختلف است، لذا اینها در درجات پائین بهشت قرار دارند.

در آیه ۱۸ از سوره ابراهیم نیز چنین می فرماید:

«مثل الذین کفروا برئهم أعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف، لا یفدرون مما کسبوا علی شیء، ذلك هو الضلال البعید».

اعمال آنان که به پروردگار خود کافر شدند، به خاکستری می ماند که در روز وزیدن باد شدید، تمام آن خاکسترها به باد فناء می رود و اثری از آن نمی ماند، و آنها هیچ نتیجه ای از کوشش خود نمی برند زیرا در ضلالت دور از حق قرار دارند.

در آیه دیگری می فرماید: «کمثل صفوان علیه تراب فأصابه وابل» اگر خاکهای ترمی بر روی تخته سنگ بسیار همواری پاشیده باشند، آنگاه باران تندی بیارد. و آب روی آن سنگ جاری شود. اگر از آن خاکهای ترم اثری بماند کافر هم از اعمال خود چیزی دریافت می کند.

و ابداً! آن کسانی که برق، ماشین، هواپیما و یا هر چیز دیگر اختراع کرده اند، برای جلب رضایت مردم و رفاه آنها بوده است، پس معنی ندارد که از خدا طلبکار باشند. آنها باید پاداش خود را از مردم بگیرند. تازه اگر هم از خدا چیزی بخواهند، خدا در دنیا